

حزب کمونیست کارگری

یا حزب رفرمیستی ایران!؟

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

آن چه که در زیر می خوانید، نقدی به گفت و گوی کوروش مدرسی «لیدر حزب کمونیست کارگری ایران» است که در نشریه شهروند کانادا، شماره ۸۴۳، ۲ دسامبر ۲۰۰۳ - سه شنبه ۱۱ آذر ۱۳۸۲ چاپ شده است.

نشریه شهروند کانادا در شماره ۸۳۸، ۱۴ نوامبر ۲۰۰۳، گفت و گویی با آقای کوروش مدرسی، «لیدر حزب کمونیست کارگری ایران» داشت که وی در آن صریحا از مبارزه خبز شان برای برقراری یک دولت سکولار در ایران سخن رانده است.

مبارزه برای یک دولت سکولار

موضع گیری ایشان نه از سر سهو، بلکه دقیقا ماهیت واقعی حزب شان را توضیح می دهد. مدرسی، در مصاحبه خود با نشریه شهروند، درباره دولت دل خواه حزب شان می گوید:

«حزب کمونیست کارگری برای یک دولت سکولار مبارزه می کند و خیلی ها هستند توی جوامع حتا سکولاری مثل انگلیس و آمریکا که دولت کاملا از مذهب جدا است باز دعوا با مذهب برای آن ها هم چنان برقرار و باقی است و این دعوای فکری است و در عرصه فکری با هم جدل می کنند... مردم ایران در رابطه با برقراری جامعه سکولار دارای مشکلی نیستند و نخواهند بود.»

تلاش برای تشکیل یک دولت سکولار، در کشوری مانند ایران، که در آن دین از دولت جدا باشد و امر خصوصی افراد تلقی شود و آزادی های سیاسی برقرار گردد، خود به خود ایرادی وارد نیست. قاعدتا هر جریانی بنا به ماهیت طبقاتی اش، برای برآورده شدن برنامه، اهداف و آرزوهایش مبارزه می کند. دولت های سکولار چندین دهه است که در کشورهای اسکاندیناوی و اروپایی و آمریکا و کانادا تثبیت شده است. اما همه می دانند که این دولت ها، دولت های بورژوازی هستند و چه بسا تفاوت چندانی بین سیاست های آن در استثمار طبقه کارگر، با سیاست های رژیم های دیکتاتوری مانند جمهوری اسلامی وجود ندارد. بدین سان تا آن جا که به مواضع حزب کمونیست کارگری، در جهت مبارزه برای برقراری یک دولت سکولار در ایران مربوط می شود، نشان دهنده جا افتادن سیاست های لیبرالی و رفرمیستی در رهبری آن است که ریشه آن را نه در سیاست های امروز این حزب، بلکه باید

در تغییر سیاست‌های گام به گام آن حداقل در ده سال اخیر جست و جو کرد. تحولات سیستم سرمایه‌داری در جهان، منطقه خاورمیانه و ایران، این حزب را وادار ساخته است که از نشستن در میان دو صندلی دست بردارد و مواضع راست خود را هر چه بیش‌تر برملا سازد.

از این رو امیدوارم رهبری و کادرهای قلم به دست حزب کمونیست کارگری، از این که بگوییم این حزب، به سرعت از افکار کارگری کمونیستی دور می‌شود و به سوی سیاست‌های رفرمیستی روی می‌آورد برآشفته نشوند و قدری در مواضع رهبری خود نیز تعمق به خرج دهند. بی‌جهت نیست که این حزب در ۱۸ تیر امسال، با طیف طرفداران احیای سلطنت در ایران، در یک صف قرار گرفت و هنگامی که به این حرکت حزب‌شان انتقاد سیاسی شد، به جای این که کمی به فکر فرو بروند و جواب سیاسی بدهند، به پرخاشگری متوسل شدند. آیا اکنون که مدرسی می‌گوید: «حزب ما برای دولت سکولار مبارزه می‌کند»، هیچ انتقاد و اعتراضی در درون این حزب، نسبت به آن وجود ندارد؟ آیا واقعا دیگر کسی در این حزب، اعتقادی به دولت کارگری ندارد؟ آیا ماهیت طبقاتی دولت سکولار، با ماهیت طبقاتی دولت کارگری یکی است؟ قطعا به لحاظ اقتصادی و سیاسی دولت سکولار، یک دولت بورژوازی است. دولت سکولار قرار نیست به لغو استثمار انسان از انسان و کار مزدی و مالکیت خصوصی پایان دهد، بلکه دولت سکولار در بهترین حالت قرار است تعادلی بین کارگر و کارفرما برقرار کند و اصل نابرابری و استثمار هم‌چنان باقی بماند. این حزب با این نگرش، به نیروی طبقه کارگر، مانند هر حزب رفرمیست دیگر به عنوان نیروی ذخیره برای رسیدن به حاکمیت نگاه می‌کند. بنابراین صاف و ساده افق و چشم‌انداز این حزب فراتر از تحولات بورژوازی نمی‌رود. در پایین به مسئله حزب و قدرت سیاسی و یا حاکمیت سیاسی طبقه کارگر خواهیم گشت.

دلایل متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد حزب کمونیست کارگری از اهداف اولیه خود که ظاهرا قصد داشت به یک حزب اجتماعی کارگری تبدیل شود شکست خورده و از کمونیسم به سکولاریسم روی آورده است. با گذشت زمان تئوری و پراتیک مارکسیسم در این حزب رنگ باخت. فروریزی دیوار برلین و سپس با فروپاشی شوروی، مارکسیسم از اعتبار افتاد و حزب کمونیست کارگری نیز تحت تاثیر این تحولات، راه خود را از مبارزه جدی طبقاتی کج کرد و به مدرنیسم و سکولاریسم و مبارزه با مذهب و حجاب اسلامی روی آورد. حزب ستون فقرات مبارزه خود را بر علیه مذهب گذاشت. مارکس، این نظر فویرباخ را که خلاصی از مذهب را راه رهایی بشر می‌دانست، به دلیل که در پس رادیکالیزم محافظه‌کاری خوابیده است، مورد نقد قرار داد. در واقع مبارزه علیه مذهب و دست‌درازی آن به زندگی بشر، باید در بستر مبارزه طبقاتی جواب خود را می‌گیرد. برای ریشه‌کن کردن خرافات مذهبی باید برای انقلاب اجتماعی مبارزه کرد و با برپایی حکومت کارگری راه را برای لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی هموار ساخت. در حالی که به مرور زمان شعار حکومت کارگری از ادبیات حزب

خارج شد. پرچم شخصیت‌سازی در حزب برافراشته شد تا با اتکا به این شخصیت‌های سکولار، زمینه‌های دسترسی حزب به قدرت به وجود آید. انتقاد از رهبری و حزب، گناه نابخشودنی به حساب آمد. هر مسئول تشکیلاتی انتقادی داشت، به او گفته می‌شد نخست از مسئولیت خود استعفا دهید و سپس انتقاد خود را مطرح سازید. چنان‌چه رهبری از واحد تشکیلاتی که منتخب اعضا بود ناراضی می‌شد بدون رجوع و نظرخواهی از اعضا آن واحد را منحل می‌کرد و کادر دیگری از کشور دیگری می‌آورد و بر بالای سر تشکیلات منتصب می‌کرد. ناسزاگویی به اعضا و کادرهایی که منتقد حزب بودند، جایگزین بحث و جدل‌های سیاسی و ایدئولوژیکی سالم و رفیقانه دورن تشکیلاتی شد. خودفریبی، افترازنی و دروغ‌پراکنی درون حزب شیوع پیدا کرد. رهبری برای حفظ موقعیت خود به مکانیزم‌های ناسالم تشکیلاتی روی آورد. بدین ترتیب مشغله حزب از جهت مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری با دورنما و افق حکومت‌کارگری، به مبارزه روبنایی مانند مبارزه علیه مذهب و حجاب و برپایی دولت سکولار، با تئوری حزب و جامعه، حزب و قدرت سیاسی، حزب و شخصیت‌ها، چرخش پیدا کرد. زیرا که حزب کمونیست کارگری در امر تبدیل شدن به حزب اجتماعی طبقه کارگر توفیقی حاصل نکرد و ناکام ماند.

مدت‌هاست که جریان‌ی تحت عنوان «جمهوری خواهان سکولار» تلاش‌هایی را برای متحد کردن صفوف خود آغاز کرده‌اند و پلاتفرمی را نیز منتشر ساخته‌اند. مادام که حزب کمونیست کارگری، برای دولت سکولار مبارزه می‌کند، چرا به صفوف این جریان نمی‌پیوندد؟

طبقه کارگری پشت حزب کمونیست کارگری جمع شود؟

مدرسی، در ادامه مصاحبه با شهروند می‌گوید: «... به این اعتبار حزب کارگری است و دارد منافع این طبقه را منعکس می‌کند و اگر اختناق را برداریم یا به عبارت بهتر چادر اختناق را جمع کنیم همه خواهند دید که کارگر پشت کی و چی جمع می‌شود...». در چنین نگرشی به طوری که اشاره کردیم، کارگر نیروی ذخیره برای رسیدن حزب به حاکمیت است. حزبی که از هر فرصتی برای مطرح کردن خود سوء استفاده می‌کند و به مسایل و مشکلات جامعه کاری ندارد؛ حزبی که مانند احزاب بورژوایی برای جلب افکار عمومی و کسب آرا خود را به هر آب و آتشی می‌زند؛ حزبی که به طور مداوم به تبلیغات غیرواقعی دست می‌زند؛ حزبی که در عشق رسیدن به قدرت، به هر ابزار و وسیله و سیاستی متوسل می‌شود. بنا به همنی دلایل در تفکر چنین حزبی نمی‌گنجد که طبقه کارگر، به عنوان یکی از طبقه اصلی جامعه می‌تواند سرنوشت خودش را مستقیماً به دست خویش رقم بزند و با رها کردن خود از زنجیر اختناق و سرکوب و استثمار، کل جامعه بشری را از یوغ و ستم سرمایه رها سازد. در این تفکر، کارگر قادر به تشکیل حکومت خود نیست، بلکه باید طبقه کارگر در پشت حزبی، آن هم با هدف به قدرت رساندن

آن جمع شود. در این تفکر، طبقه کارگر اگر هم دست به انقلاب بزند، قرار نیست دولت خود را تشکیل دهد، بلکه باید سرانجام قدرت را به حزب فرضی واگذار نماید و مشغول کار مزدی شود. در چنین تفکری، حزب و رهبری مقدس تر از هر چیز و حتا طبقه و مبارزه طبقاتی است. این تفکر، هدف از حزب را نه ابزاری در خدمت مبارزه طبقه کارگر در جهت انقلاب اجتماعی، بلکه خود حزب را هدف قرار داده است. در حالی که حزب کارگری کمونیستی واقعی باید ابزاری در دست طبقه تلقی شود که هدفش جز انقلاب اجتماعی و برپایی حکومت کارگری چیز دیگری نیست. حزب می تواند تغییر موضع دهد و یا از بین برود، اما جنبش طبقه کارگر در مبارزه مداوم با سرمایه داری زنده و بالنده است و در هر شرایطی خود را بازتولید می کند. طبقه کارگر با تشکل های توده ای خود مانند سندیکا، کمیته کارخانه، کمیته اعتصاب، شورا و احزاب و سازمان های سیاسی اش بدون جنجال و هیاهو همواره علیه سیستم سرمایه داری مبارزه می کند. در چنین وضعیتی هر کارگر و کمونیست حق دارد که به صداقت حزب کمونیست کارگری شک کند و به آن نزدیک نشود.

حزب کمونیست اولین طلیعه کمونیست ها

مدرسی می گوید: «به نظر من حزب کمونیست کارگری اولین طلیعه کمونیست های آگاه به معنی جنبش واقعی کمونیستی که همان ادامه فرهنگ غرب است، می باشد، نه ملقمه ای از عرفان شرق، ناسیونالیست شرقی، میرزاآقاخان، امیرکبیر و امثالهم، بلکه ادامه شیوه آرمانی غربی. همان طور که کارگر پدیده ای مدرن و غربی است.» تفکری که تاریخ را نفی می کند و به دل خواه آن را از زمانی آغاز می کند که خودش حضور دارد، یک تفکر علمی و اجتماعی نیست. نقد بر تاریخ هم نیست. کسی که به تاریخ پشت کند و نقاط قوت و ضعف آن را مورد بررسی قرار ندهد، عموماً قادر هم نخواهد بود موضع درست و اصولی شفاف اجتماعی و سیاسی داشته باشد. حداقل بیش از ۱۵۰ سال مبارزه طبقاتی صحت بسیاری از تئوری ها را به اثبات رسانده است، مثلاً مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و سرمایه دار، در هیچ دوره ای از تاریخ محو نشده و نخواهد شد، مگر این که با پیروزی کمونیسم، طبقات محو شوند و جامعه ای آزاد و برابر انسانی برقرار گردد. این فقط آرزو و ادعا نیست، بلکه طبقه کارگر نابرابری و ستم و استثمار بورژوازی را هر لحظه و هر روز در زندگی خود تجربه می کند و علیه آن ها به مبارزه برمی خیزد. بنابراین تئوری های من درآوردی حزب کمونیست کارگری، به درد پراتیک اجتماعی طبقه کارگر نمی خورند.

از سوی دیگر برخلاف ادعای کوروش مدرسی، نه طبقه کارگر و نه کمونیسم پدیده ای مختص غرب نیستند و نه فرهنگ غرب علی العموم فرهنگی است که به حرمت و موجودیت انسانی احترام می گذارد. جهان بینی کمونیستی، جهان شمول است و هیچ مرزی را نمی توان برای آن تراشید. جدا از

این که بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی در کدام کشور و در کدام گوشه کره زمین به دنیا آمدند و کار و تلاش کردند، هیچ تغییری در جهان شمول بودن آن نمی‌دهد. حداقل بیش از یک قرن و نیم است که کمونیسم به عنوان جهان‌بینی طبقه کارگر، جهانی شده است. در ایران نیز به ویژه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ سوسیالیستی کارگری روسیه، ده‌ها هزار کارگری که در صنعت نفت باکو کار می‌کردند و با افکار و مبارزات بلشویک‌ها نیز از نزدیک آشنا بودند، راهی ایران شدند و تشکل‌های کارگری و سازمان‌ها و احزاب از جمله حزب کمونیست ایران را به وجود آوردند. در حالی که امروز آقای مدرسی، کشف می‌کند که «حزب کمونیست کارگری ایران اولین طبقه کمونیست‌هاست»؟ این واقعیت ندارد و روز روشن نفی مبارزه طبقاتی در این کشور است. آیا خط بطلان کشیدن به همه این واقعیت‌های تاریخی، توهین بزرگ به همه آن انسان‌هایی نیست که حداقل در قرن گذشته در ایران، برای رهایی طبقه کارگر و رشد و گسترش افکار کمونیستی، با هر اشکال و کمبودی مبارزه کرده‌اند و هنوز هم به مبارزه طبقاتی خود بی‌وقفه ادامه می‌دهند؟ معلوم نیست آقای مدرسی، به چه دلیل و انگیزه‌ای تاریخ مبارزه کارگری کمونیستی در ایران را نفی می‌کند و آن را به نادرست به دهه اخیر حیات حزب کمونیست کارگری محدود می‌سازد؟ این که مدرسی می‌گوید رهبری جریان‌ات سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج است و اختناق اجازه نمی‌دهد این سازمان‌ها و احزاب در داخل کشور فعالیت علنی داشته باشند، بحث درستی است، اما موقعیت و شرایط تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران در سال ۱۹۹۲، کاملاً متفاوت با احزاب و سازمان‌های دیگر است. آقای مدرسی اگر کمی منصف باشد و واقعیت را نفی نکند، احتمالاً خواهد پذیرفت که حزب‌شان نه تنها یک حزب کاملاً خارج از کشور است و از هیچ پایگاه طبقاتی برخوردار نیست، بلکه در بهترین حالت نیز یکی از ده‌ها سازمان و حزب چپ و کمونیست است که در صحنه سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی حضور دارد. پس در چنین وضعیتی چگونه به خودتان اجازه می‌دهید، بدون احساس مسئولیت اجتماعی، مبارزه طولانی طبقاتی کارگران و کمونیست‌ها در تاریخ ایران را نفی کنید؟! نقد سیاسی تاریخ گذشته کاری بس با ارزش است اما نفی آن به طور کلی برای جامعه و به ویژه برای نیروی جوانی که باید به تاریخ گذشته جامعه‌اش آگاهی داشته باشد، بسیار مضر است. به قول معروف تاریخ گذشته چراغ راه آینده است.

همچنین چرا شعور و آگاهی انسان‌ها را به غرب و فرهنگ غربی محدود می‌کنید؟ آیا از نظر شما انسان‌هایی که در آفریقا و آسیا و نقاط دیگر جهان غیر از غرب، کار و زندگی و مبارزه می‌کنند، شرق‌زده، ناسیونالیست و بی‌فرهنگ هستند؟ شما خودتان را از قماش کدام فرهنگ غربی می‌داینده: فرهنگ بورژوازی و فرهنگی که با لشکرکشی به عراق و افغانستان و قبل از این‌ها سازمان‌دهی صدها کودتا در آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا و با کشتار میلیون‌ها انسان، ادعای «مبارزه با تروریسم»،

«دمکراسی»، «صلح» و «حقوق بشر»، فرهنگ غرب را بسط و گستر می‌دهند و یا فرهنگ کارگری کمونیستی که خود را قبل از هر چیز انترناسیونالیست تعریف می‌کند و انسان‌ها را به سیاه و سفید، خارجی و داخلی، اروپایی و آسیایی و آفریقایی و آمریکایی و زن و مرد تقسیم نمی‌کند و اساساً نقطه عزیمت‌اش انسان است؟ اکنون سرمایه بیش از هر زمان دیگری از تاریخ جهانی شده است و به همین دلیل مبارزه طبقاتی و صف‌آرایی طبقه کارگر و بورژوازی در مقابل هم در تمام نقاط جهان جریان دارد.

در مانیفست حزب کمونیست که در تاریخ ۱۸۴۸ منتشر شده است، می‌خوانیم: «... حال تماماً وقت آن رسیده است که کمونیست‌ها نظریات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابل افسانه شبح کمونیسم، مانیفست حزب خود را قرار دهند. به این منظور کمونیست‌های ملیت‌های کاملاً گوناگون در لندن گرد آمدند...». بنابراین در مانیفست حزب کمونیست، بحث از این که کمونیسم و کارگر پدیده‌ای غربی است وجود ندارد، بلکه بحث از «کمونیست‌های ملیت‌های کاملاً گوناگون» است. همچنین باز در مانیفست می‌خوانیم: «بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان‌وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سال‌خورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از میان رفتن است. جای آن‌ها را رشته‌های نوینی از صنایع می‌گیرد که رواج‌شان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است، رشته‌هایی که مواد خامش در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه تنها در کشوری معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد. به جای نیازمندی‌های سابق، با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک نیازهای جدید بروز می‌کند که برای ارضای آن‌ها محصول ممالک دوردست و سرزمین‌های گوناگون لازم است. جای عزلت جویی ملی و محلی کهن و اکتفا به محصولات تولیدی خودی را، رفت‌وآمد و ارتباط و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر می‌گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می‌گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ساخته می‌شود». در این جا نیز بر خلاف نظر مدرسی، بحث از تولیدات صنعتی، معنویات، ادبیات و فرهنگ جهانی است نه فرهنگ غربی. از سوی دیگر به همان نسبتی که بورژوازی رشد می‌کند و جهانی می‌شود، طبقه کارگر و اندیشه این طبقه، یعنی کمونیسم نیز رشد می‌یابد و موقعیت جهانی پیدا می‌کند. اکنون کار و سرمایه و مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا خصلت جهانی دارد و به غرب محدود نمی‌شود. یکی از دلایل پیشرفت سیستم سرمایه‌داری در غرب و عقب ماندگی در شرق را باید در سیاست‌های استعماری و کشورگشایی و جنگ‌های دولت‌های امپریالیستی جست‌وجو کرد. بنابراین تاریخ کلیه جوامع بشری، تاریخ تضاد طبقات ستم‌گر و ستم‌کش و استثمارکننده و استثمارشونده است. بنابراین تحقیر فرهنگ شرق، به طور

کلی نادرست و غلط است. در شرق نیز مانند غرب، تنها یک نوع فرهنگ و روابط و مناسبات وجود ندارد. هر کدام از طبقات فرهنگ و ویژه‌گی‌های خود را دارند.

حزب کمونیست کارگری و مسئله قدرت

مدرسی، در ادامه گفت و گویش با شهروند، درباره حاکمیت حزبی نیز می‌گوید: «تنها شیوه‌ای که حزب کمونیست کارگری را به قدرت خواهد رساند از طریق اتکا به نیروی مردم و طبقه کارگر و آدم‌های آزادی خواهی که حوصله‌شان از دست این وضعیت اسفبار سر رفته و حزب کمونیست کارگری را پرچم «نه» گفتن خودشان به وضع موجود می‌بینند».

نظری که صرفاً حاکمیت حزبی را علم می‌کند، عملاً حاکمیت طبقه کارگر را نفی می‌کند. بنابراین چنین موضعی ربطی به مبارزه طبقاتی کارگر و کمونیسم ندارد.

رهبری حزب کمونیست کارگری، از همان سال‌های اول تشکیل حزب در سال ۱۹۹۲، گام به گام مواضع سابق خود را تغییر داد و از مواضع قبلی خود، یعنی قبل از جدایی از حزب کمونیست ایران، عقب نشسته تا این که امروز به یک جریان لیبرالی و رفرمیستی تبدیل شده است. اگر کمی به عقب برگردیم و نگاهی به مواضع حزب کمونیست ایران، در سال‌های آخر دهه ۹۰ بیاندازیم در رابطه با قدرت حزب و قدرت سیاسی طبقه، به بحث‌ها و اسناد فراوانی برخورد می‌کنیم. از جمله بولتن‌های «مارکسیسم و مسئله شوروی»، که در میزگردهای حزبی، به طور مفصل درباره حاکمیت حزب و طبقه کارگر، بحث و گفت و گو شده است. حزب کمونیست ایران آن دوره، به درستی از موضع طبقاتی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه را یک انقلاب کارگری سوسیالیستی ارزیابی کرد، اما هنوز بیش از یک دهه از انقلاب نگذشته بود که گرایش کارگری سوسیالیستی کنار زده شد و سرمایه‌داری دولتی با تثبیت حاکمیت حزب کمونیست شوروی برقرار گردید. حداقل از سال‌های آخر دهه سی تا فروپاشی آن، حاکمیت حزب در شوروی اعمال می‌شد و طبقه کارگر بیش از هفتاد سال توسط این حزب حاکم و احزاب برادرش در بلوک شوروی، زیر شدیدترین سرکوب‌ها و رنج‌ها و استثمار قرار داشتند. بنابراین در شوروی سابق، طبقه کارگر هیچ قدرتی نداشت و حاکمیت به طور مطلق در دست حزب کمونیست شوروی بود و هر کس و هر جریانی که به این حزب معترض بود و انتقاد داشت، توسط حزب حاکم به نام «کارگر و کمونیسم» شدیداً سرکوب می‌شد. این حقایق و تجارب تاریخی پیش روی ماست. نباید این تجارب را نادیده بگیریم.

لازم به تاکید است که هنوز هم حزب کمونیست ایران و کومه‌له، از موضع طبقاتی برای تحقق شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» مبارزه می‌کند.

فراکسیون کمونیسم کارگری، که در سال ۱۹۹۲ از حزب کمونیست ایران جدا شد و «حزب کمونیست

کارگری» را بنیان گذاشت، طولی نکشید که در مواضع کمونیستی سابق خود تجدیدنظر کرد و در کنگره دوم این حزب، مواضع جدید خود را تحت عنوان این که حزب به جای طبقه قدرت بگیرد را فرموله نمود. بدین ترتیب تجربه و نقدهای شوروی به آرشیو سپرده شد. سرانجام تغییر مواضع و چرخش به راست رهبری حزب، منجر به جدایی نزدیک به ۱۵۰ نفر از کادرها و اعضای آن شد.

سرنگونی جمهوری اسلامی با ده هزار نفر؟

کوروش مدرس، در این باره می گوید: «شاید یک وقتی ۱۰ هزار نفر در جایی داشته باشیم که ناگهان بویزند و فرض کنید کاخ رفسنجانی و خامنه‌ای و خاتمی را بگیریم و اعلام حکومت جدید و آزاد اعلام شود... اگر دست ما باشد حتما این کار را می کنیم و به قول منصور حکمت با ده هزار نفر هم این کار را می کنیم و منتظر چیزی نمی مانیم...»

این که آقای مدرس و حزب اش عزم کرده اند در یک کشور هفتاد میلیونی قدرت را با ده هزار نفر بگیرند، اگر هم شباهتی به کودتای نظامی نداشته باشد، آشکارا ادعایی بی اساس و آرزویی کودکانه و شبیه فیلم های تبلیغاتی هالیوودی است.

براساس سوسیالیسم علمی، رهایی طبقه کارگر، تنها با اقدام مستقیم خود کارگران امکان پذیر و عملی است. طبقه کارگر با رهایی خود، کل جامعه بشری را از یوغ و ستم بورژوازی آزاد می کند. هیچ حزبی به تنهایی توانایی انقلاب ندارد. انقلاب با مبارزه تشکلی توده‌ای و ضد سرمایه داری طبقه کارگر، مردم محروم و تحت ستم و آزادی خواه و احزاب و سازمان های کارگری کمونیستی صورت می گیرد. اگر هم حزبی به طور اتفاقی به نام «کارگر و کمونیسم» به قدرت برسد، بر فراز طبقه کارگر قرار خواهد گرفت. در صورتی که طبقه کارگر به حمایت از آن برخیزد، مسلما چنین حزبی به آسانی از حاکمیت کنار نخواهد رفت و برای حفظ موقعیت اقتصادی و سیاسی خود دست به سرکوب طبقه کارگر نیز خواهد زد. سیاستی که دولت های بلوک شوروی دنبال کردند و با وجود این که احزاب به اصطلاح «کمونیست» بیش از هفتاد سال در حاکمیت بودند، نه تنها هیچ تاج گلی بر سر طبقه کارگر نزدند، بلکه شدیداً نیز اعتراضات کارگری را سرکوب کردند. با وجود چنین تجارب تلخ تاریخی، با بافتن تئوری های جدید تحت عنوان «حزب و جامعه»، «حزب و قدرت سیاسی»، ساده لوحانه می گویند با ده هزار نفر نیز می توان حکومت را در دست گرفت و مسایل پیچیده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را نیز بدون پشتیبانی و دخالت توده‌ای و به ویژه دخالت طبقه کارگر به راحتی و بدون دغدغه حل و فصل کرد؟

بنابراین جهت گیری و خیز برداشتن حزب کمونیست کارگری برای کسب حاکمیت، شبیه داستان «دون کیشوت است که زوبین در دست و شمشیر برکمر براسبی ناتوان تر از خود سوار می شود و در

جست و جوی حوادث و ماجراهای پهلوانی سر به دشت و بیابان می‌نهد». این که حزب کمونیست کارگری، با چند صد نفر اعضای خود از هزاران فرسنگ راه دور، به جنگ جمهوری اسلامی می‌روند تا کاخ‌های این رژیم جنایت‌کار را تصرف کنند و با سرنگونی آن، حکومت سکولار خود را اعلام کنند، خود داستان و حدیث دیگری است. تکرار طنز تلخ تاریخ است. چنین موضعی اگر با ساده کردن امر سرنگونی رژیم و تغییر ساختارهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی، با توهم پراکنی به مبارزه طبقاتی لطمه نزند، تفکر ساده‌لوحانه و دل‌مشغولی فردی و جمعی رهبری این حزب را آشکارا به نمایش می‌گذارد. چنین موضعی نفس انقلاب اجتماعی را لوس می‌کند و از محتوا و مضمون طبقاتی و اجتماعی تهی می‌سازد. اگر تغییر حکومت‌های مستبد مانند جمهوری اسلامی، به این آسانی‌ها بود، نه تنها این رژیم تاکنون صد بار سرنگون شده بود، بلکه جهان بشری نیز چهره دیگر داشت.

با نگاهی به «مانیفست حزب کمونیست» به سادگی در می‌یابیم که ادعای حزب کمونیست کارگری در رابطه با حزب و قدرت سیاسی، چه قدر از اهداف کارگری کمونیستی دور است. در مانیفست کمونیست، چنین آمده است: «نزدیک‌ترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتاری در پی آن هستند؛ یعنی **متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا**». همچنین در مانیفست کمونیست می‌خوانیم: «... نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت از ارتقاء پرولتاریا به منزله طبقه حاکمه و به دست آوردن دموکراسی سوسیالیستی است». توجه کنیم که در مانیفست کمونیست، بحث از حاکمیت سیاسی پرولتاریا است نه حزب. بنابراین طبیعی است که حزب کمونیست کارگری با تجدید نظر در کمونیسم و تفسیرهای من‌درآوردی، چاره‌ای جز سقوط به مواضع لیبرالی ندارد.

مسئله بین طبقه و حزب تفاوت وجود دارد. وجه تمایز حزب با طبقه کارگر این است که حزب کمونیست، مبارزه روشنی را با اهداف و برنامه و جهت‌گیری‌های مشخص علیه بورژوازی سازمان‌دهی کرده و پیش می‌برد و از منافع طبقه کارگر به طور کلی دفاع می‌کند. در حالی که درون طبقه گرایش‌های مختلفی مانند گرایش‌های «سندیکالیستی»، «آنارشیمیستی»، «رفرمیستی» و «کمونیستی» فعالیت دارند. گرایش کمونیستی طبقه کارگر، با نقد گرایش‌های دیگر می‌کوشد منافع کل طبقه کارگر را نمایندگی کند. در واقع حزب ابزار سیاسی-تشکیلاتی طبقه کارگر است که پیشروترین بخش طبقه و کمونیست‌ها در جهت دادن مبارزه طبقه کارگر و توده‌های محروم و تحت ستم و آزادی خواه متحد می‌شوند تا نقش تاریخی خود را ایفا کنند. بنابراین نباید جایگاه حزب و طبقه را مخدوش کرد و حزب را به جای طبقه کارگر گذاشت. چنین موضعی هم برای احزاب کمونیست و هم طبقه کارگر خطرناک است. تنها احزاب جدی و پیگیر کمونیستی می‌توانند مسئولیت خطیر پیش‌برد امر مبارزه پیچیده طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی را هدایت و رهبری کنند؛ نه احزابی که خود را قیم و طلب‌کار

طبقه کارگر می‌دانند و در هر حرکتی از یک سو به چپ و راست می‌غلطند و از سوی دیگر ناصادقانه و بدون کم‌ترین انتقادی به مواضع نادرست خود به سیاست‌های اپورتونیستی خود ادامه می‌دهند. حزب کمونیست کارگری، نمونه پیتیک چنین حزبی است؛ حزبی که همواره جایگاه طبقاتی خود را گم کرده است و خود را به طور تخیلی تنها «آلترناتیو» می‌پندارد و به خود اجازه می‌دهد به هر سیاست نادرستی به نام «کارگر و کمونیسم» دست بزند. حزبی که صرفاً به اراده و نیروی خودش چشم‌انداز حمله به بورژوازی و نیروهای تا دندان مسلح آن و تسخیر کاخ‌هایش را در سر می‌پروراند، دچار تخیل شده است.

شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل ۲۰۰۳

آخرین سؤال شهروند، از کوروش مدرسی، در رابطه با خانم شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل ۲۰۰۳ است. مدرسی در جواب می‌گوید: «خانم عبادی زن است، مسلمان است یا لاقل ادایش را در می‌آورد، حکومتی نیست و فکر می‌کنند شانسی دارد که اوضاع را کنترل کند و مردم را مدتی معطل خود...»

حزب کمونیست کارگری، با اعلام برنده جایزه صلح نوبل، فعالیت‌های اصلی خود را به این امر اختصاص داده است. سیاستی که احزاب جدی کارگری کمونیستی از آن پرهیز می‌کنند. در حالی که حزب کمونیست کارگری، تنها جریان به اصطلاح «کمونیست و کارگر؟!» است که چهار سال پیش خانم شیرین عبادی را از ایران برای شرکت در «کنفرانس مدوسا»، (سازمان زنان این حزب) دعوت کرد. این کنفرانس در استکهلم برگزار شد. یعنی حزب کمونیست کارگری، زمانی عبادی را به کنفرانس خودش دعوت کرد که وی، مانند امروز خود را یک زن «مسلمان» می‌نامید؛ از رای دادن به خاتمی دفاع می‌کرد؛ مخالفتی با اعدام نداشت و از موضع کنونی خود که ظاهراً با اعدام مخالفت می‌کند بسیار عقب‌تر بود. پرسیدنی است اکنون چی شده است که این حزب، بر سر خانم عبادی، این همه جنجال و هیاهو راه انداخته است؟ به قول معروف نه به آن شوری و شور و نه به این بی‌نمکی؟! از این که کمیسیون اعطای جایزه صلح نوبل، سیاسی است و در چهارچوب اهداف و سیاست‌های دولت‌های امپریالیستی غرب برنده آن را به طور سالانه نیز تعیین می‌کند، نباید کم‌ترین شکی داشت. این که رژیم جمهوری اسلامی و دولت‌های غرب، از این جایزه به نفع سیاست‌های خود سوءاستفاده سیاسی می‌کنند، باید به روشنگری و افشاگری سیاسی دست زد. جنجال و هیاهویی که حزب کمونیست کارگری راه انداخته است، صرفاً تلاشی برای مطرح کردن خود است و ربطی به درد و غم جامعه ندارد. تلاشی برای سرپوش گذاشتن بر راست‌روی‌هایش مانند همکاری با طیف راست اپوزیسیون در سالگرد ۱۸ تیر و دعوت از خانم عبادی برای کنفرانس سازمان زنان خود در استکهلم در سال ۱۹۹۹ است. حزب کمونیست کارگری، حتا در استکهلم برای عبادی، بادیگارد گذاشته بود (یکی از اعضای این حزب

که بادیگارد شیرین عبادی در استکهلم بود، اخیراً خودش در رادیو شبکه زنان، این مسئله را بروز داده است) و همچنین برای وی، مهمانی‌های خصوصی نیز ترتیب داده بود. آیا در رفتارهای متناقض حزب کمونیست کارگری، دم خروس را قبول کرد یا قسم...؟!

بدین ترتیب اگر قرار است جمهوری اسلامی با یک انقلاب اجتماعی و طبقاتی سرنگون شود، قاعدتا آئرناتیو انقلاب‌کنندگان نیز نه حاکمیت یک حزب، بلکه حکومت کارگری است. در چنین روندی هر گونه بهانه‌ای از قبیل این که طبقه کارگر آمادگی ندارد، پس باید حزب قدرت را بگیرد و طبقه کارگر نیز از آن حمایت کند، تنها بهانه‌ای برای دور کردن طبقه از حاکمیت است. در این که در لحظاتی از تاریخ، شرایط ویژه‌ای به وجود می‌آید و جامعه در مقابل آن غافلگیر می‌گردد، امر دیگری است و طبقه کارگر و تشکل‌های کارگری کمونیستی نیز در صورت بروز چنین موقعیتی جواب مناسب خود را خواهند داشت. تشکل‌های کارگری و احزابی که منافع جدا از منافع طبقه کارگر ندارند، نباید به غیر از انقلاب اجتماعی و حرکت به سوی لغو مالکیت خصوص و کار مزدی و برپایی جامعه کمونیستی، مشغله‌های دیگری برای جامعه بتراشند.

طبقه کارگر ایران و توده‌های محروم و آزادی‌خواه که در انقلاب ۵۷ توانستند، رژیم سلطنتی را سرنگون کنند. از این که کارگران قهرمان صنعت نفت دست به اعتصاب زدند و به نیروی‌های سرکوبگر فرآورده‌های نفتی ندادند؛ جلو صدور نفت به آفریقای جنوبی و اسرائیل را بستند و خواهان آزادی همه زندانیان سیاسی و برقراری آزادی‌های فردی و جمعی شدند؛ همچنین کارگران سعی کردند از طریق تشکل‌های خود از جمله شوراهای کنترل تولید و توزیع را در دست بگیرند، امروز نیز با حضور جوانان تحصیل کرده‌ای که در دو دهه اخیر درون این طبقه وارد شده‌اند و بافت این طبقه تغییر یافته است، به مراتب نسبت به سال ۵۷ آگاه‌تر و سیاسی‌تر هستند. کارگران جوان، در کنار کارگران قدیمی و با تجربه، این توان و ظرفیت و پتانسیل را دارند که متشکل‌تر با افق و چشم‌انداز طبقاتی ظاهر شوند و حکومت واقعی خود را تشکیل دهند. بنابراین نباید قدرت طبقاتی کارگران و رهبران عملی آن را که به ویژه در سال‌های اخیر با وجود اختناق و ترور و اعدام، صدها اعتصاب و تظاهرات و تحصن را سازمان‌دهی و رهبری کرده‌اند، دست‌کم گرفت. اکنون طبقه کارگر جوان ایران، بیش از هر زمان دیگری از این توانایی برخوردار است که به بهترین وجهی نیازهای جامعه را برآورده سازد و آزادی‌های فردی و جمعی، فضای آزاد و دمکراتیک، برابری واقعی زن و مرد، زندگی شاد و بالنده برای کل جامعه به ویژه برای کودکان و جوانان، عدالت و رفاه همگانی و اجتماعی را نیز برقرار کند.

در چنین شرایطی رهبران حزب کمونیست کارگری، با این توهم که هر چه قدر سیاست‌های خود را لیبرالیزه کنند و از گرایش کارگری کمونیستی دور شوند، به همان نسبت نیز جایگاهی در نزد بورژوازی

و روابط و مناسبات آتی و ائتلاف‌های سیاسی پیدا خواهند کرد، سخت در اشتباهند. چرا که اگر هم امروز اپوزیسیون بورژوایی به حزب کمونیست کارگری روی خوش نشان می‌دهد، نه از موضع قدرت، بلکه از ضعف است. از این رو اگر اپوزیسیون بورژوایی صفوف خود را متحد سازد، اولین جریانی که قربانی خواهد شد حزب کمونیست کارگری است. اگر کارگری خودخواهی و ادعاهای کاذب خود را کنار بگذارد و چشم خود را بر واقعیت‌ها باز کند، متوجه می‌شود که در صف بندی‌های کنونی واقعا این حزب، به حاشیه رانده شده است و انزوا در انتظارش است. هر چند که حزب یاد شده با راه انداختن هیاهو و فیل هوا کردن سعی می‌کند صورت خود را با سیلی سرخ سازد و واقعیت‌ها را به روی خود نیاورد. اگر رهبران این حزب، از سر مصلحت و منفعت طبقه کارگر به جهان پیرامونی خود بنگرند، خواهند دید که اگر به این شکل به سیاست‌های خود ادامه دهند، در بن بست کامل گیر خواهند کرد. سرانجام باید بر این مسئله تاکید کرد که جامعه ایران در داخل و خارج کشور با محافل گوناگون، تشکل‌ها، سازمان‌ها، احزاب و تعداد بی‌شماری از افراد چپ و کمونیست روبه‌رو است که اگر «حزب کمونیست کارگری» را نیز بخواهیم به عنوان یک جریان چپ و نه رفرمیست و لیبرال به حساب بیاوریم، تنها یکی از این احزاب است. در چنین موقعیتی نزدیکی و مشورت و تبادل نظر و همکاری و اتحاد بین گرایش‌های کارگری کمونیستی امری ضروری و به نفع مبارزه طبقاتی است، بر عکس هر گونه نزدیکی به احزاب و گرایش‌های بورژوازی به ضرر مبارزه طبقاتی در جامعه ایران و مغایر با اهداف و آرمان‌های کمونیستی است. از این رو عمل و پراتیک سیاسی حزب کمونیست کارگری، شبیه آن داستانی است که در روی شاخه‌ای نشسته و با تبر به جان آن افتاده که قبل از هر کس با شکستن این شاخه، خودش سقوط می‌کند و آسیب می‌بیند. بنابراین به نفع آینده این حزب نیز است که از یک سو در نظریات خود تجدید نظر کند و به جای آکسیونیسم و راه انداختن هیاهوی ژورنالیستی، پرخاشگری و توهین به سازمان‌ها و احزاب و عناصر چپ و کمونیست، به نقد سیاسی از مواضع آن‌ها بپردازد و از سوی دیگر به جای همکاری و نزدیکی با طیف راست و سلطنت طلب، دست کم رابطه خود را با سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیست، از حالت خصمانه کنونی خارج سازد و زمینه را برای برقراری روابط و مناسبات سالم سیاسی و محترمانه متقابل مساعد سازد. چنین حرکتی هم به نفع این حزب و هم به نفع مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری طبقه کارگر در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی حکومت کارگری است.

حزبی که برای دولت سکولار مبارزه می‌کند، امر خودش است، اما ابزار مناسبی برای طبقه کارگر و انقلاب اجتماعی و لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی نیست.